

作者 綠野千鶴
繪者 重瞳×九



THE WHITE CAT'S DIVINE SCRATCHING POST

Translator : Moty ;

Myanimes.ir

[@myAnimes](https://www.instagram.com/myAnimes)

"فصل 2"

دو تیپ آدم در سرزمین تای شوان وجود داشت، فانی ها و تذهیبگران. تذهیبگران از انرژی معنوی برای پرورش بدن هاشون استفاده می کردند و انرژی کافی برای تبدیل شدن به جاودانگی رو به دست می آوردند و به سمت آسمان پرواز می کردند.

به منظور قدم گذاشتن در مسیر جاودانگی، تذهیب گران باید بر ضد قوانین طبیعت عمل می کردند، بعد از رسیدن به مرحله پایه گذاری، سه روح جاودان یک تذهیبگر و هفت روح فانی به آرومی با همدیگر ادغام میشدند، که فرم یک روح جاودانه ی کامل رو تشکیل می داد. تذهیبگران قادر نبودند بدون ارواح جاودانگان و فانی ها به حلقه ی تناسخ پیوندند، بنابراین زندگی دوباره دیگری برای آنان وجود نداشت.

به محض اینکه بدن های فیزیکی شون از بین می رفت، اگر روح الهی آنان در مدت سه نفس بدن دیگری رو تسخیر نمی کرد، این پایان زندگی تذهیبگران بود.

موتیان لیاو طبعا از تمام این ها خبر داشت، به صورتی که درجه ی تذهیبگری اش قبل از مرگش پیش از این نسبتا بالا بود. از این رو زمانی که غرش رعد و برق بهاری شنیده شد و او رو از ماه ها بی هدف حرکت کردن های مبهم بیدار کرد، موتیان لیاو حیرت زده شد.

به محض اینکه روحی الهی بدن رو ترک می کنه، شبیه به تکه ی نازکی از یخ رها در برابر گرمای تابستانی شدید میشه، به همان اندازه که بال های یک پروانه شکننده هستند. حتی ذره ای نسیم می تواند او رو به پوچی تکه تکه کنه. هرچند که او هنوز در حرکت بود، کاملا هوشیار و تمام خاطرات زندگی گذشته اش رو به خاطر داشت. او دور و اطرافش رو نگاه کرد و متوجه شد که هنوز در رشته کوه های یون هوا قرار داره، اما به واسطه ی قله ی دیگری دور شد.

موتیان لیاو سعی کرد تا به وسیله ی ریسمانی که به روح الهی اش متصل بود رهایی یابد و متوجه شد که به دور قدرتی لطیف؛ صحیح و سالم درهم پیچیده شده، درست به مانند حشره ی کوچکی که در کهریا مهر و موم شده.

هرچند که هنوز کمی از هوشیاری اش رو داشت، اما حالا تنها تویی نیمه شفاف از نور بود، بدون هیچ قدرتی، تمام کاری که موتیان لیاو می توانست انجام بده این بود که اجازه دهد باد او را به دور و اطراف کوهستان منتقل کند. زمان به سرعت می گذشت در حالی که او شناور بود و طولی نکشید که چند صد سال گذشت.

در سی امین سال از بیداری او، موتیان لیاو پیش از این می دونست که چطور از قدرت ناچیزی که از روح الهی اش برای او باقی مانده استفاده کنه تا در مسیری که به آن کشیده میشه تغییر جهت بده. او جرات این رو نداشت تا در جایی که انسان ها بودند خطر کنه، می ترسید که تذهیب گری رده بالا متوجه او بشه، بنابراین در داخل محیط کوهستان یون هوا مانده بود.

مدت چند صد سال برای او کافی بود تا اینچ به ایچ محدوده ی کوهستان رو ببینه. به خاطر فوران آتش بی پایان از کوهستان یون هوا در قله و هیچ چیز قادر به رویش در آنجا نبود، به غیر از یک درخت بزرگ.

آن درخت سی فوت طولش بود و هیچ شاخه ای نداشت، تنها بدنه ی ضخیم سوخته اش بود که تا به سوی آسمان کشیده شده بود، شعله های کوهستان یون هوا هر آپریل پدیدار میشدند و تنها در دسامبر متوقف میشد. در طی روزهای اولیه بهار، زمانی که هیچ شعله ای قله رو روشن نمی کرد، روی این درخت تنومند لایه از شکوفه های سبز رنگ جوانه میزد، تا زمانی که آتش دوباره شروع به پدیدار شدن می کرد.

موتیان لیاو برای سالیان زیادی اسلحه ها رو شکل می داد، بنابراین بیشترین عناصر کمیاب دنیا رو مثل کف دستش می شناخت. زمانی که دید چطور آتش دور آن درخت تنها رو احاطه می کنه، با این حال هیچوقت شعله ها درخت رو در خود فرو نمی برند، هیجان زیادی در قلبش شکل می گرفت! این درخت باستانی الهی بود! درخت جاودانی!

درخت جاودانی بدین معنی هیچ وقت دست نکشیدن از زندگی بود، این نوع چوب الهی رو نمیشد در بدنی مادی از آن استفاده کرد!

هرچند که هنوز نمی دونست قدرتی که از روح الهی اش محافظت می کنه از کجا آمده، از آنجایی که هنوز فرصتی برای زندگی داشت، مو تیان لیاو می خواست بدنی مناسب برای تسخیر کردن پیدا کنه و دوباره به دنیا بیاد! او قصد داشت تا به دنبال بچه ای بگرده که پتانسیل معنوی خوبی داره، اما حتی عالی ترین صفات روح قادر نیست تا با بدنی که از چوبی باستانی الهی درست شده برابری کنند.

زمانی که قصد داشت تا مسیر جاودانگی رو دنبال کنه، پتانسیل معنوی او به شکل خارق العاده ای مهم بود. هرچه پتانسیل بهتری داشته باشی، موانع کمتری در مسیرت وجود دارند. در حقیقت فرصت های تبدیل به جاودانه شدن هم افزایش پیدا می کنه. تا آنجایی که او می دونست، بهترین استعداد معنوی تا به حال به استعداد انرژی معنوی تعلق داشت. آنهایی که این استعداد رو داشتند همچنین می توانستند انرژی چی طبیعی رو به خودشون سریعتر جذب کنند و همچنین ظرفیت ذهنی بیشتری هم داشتند.

هرچند، اگر او از درخت جاودانه برای بدنش استفاده می کرد، استعداد نهانی او حتی از استعداد روح های الهی هم بیشتر میشد. درخت باستانی الهی خود از انرژی چی طبیعی ساخته شده بود، بنابراین جذب انرژی چی برای او به راحتی نفس کشیدن بود!

مو تیان لیاو دور درخت الهی چرخید، احتمالاً این تنها درخت جاودانه ای بود که وجود داشت، بنابراین هیچ راهی نبود تا بتوانه اجازه بده که این فرصت از دستش در بره. تمام کاری که باید انجام می داد این بود که کمی آذرخش الهی رو قرض بگیره و اجازه بده تا به او ضربه بزنه، سپس به آرومی به درخت حمله کنه و عناصر درخت رو به درون بدن خودش بکشه.

اگر فقط روح الهی دیگری وجود داشت، آنها قدرت این رو نداشتند تا یک ترکه این درخت باستانی الهی رو به تسخیر خودش دریاورند، اما او متفاوت بود، بعد از ترک بدن فیزیکی اش برای چند صد سال، در حال حاضر روحش رو ارتقا داده بود و تقویت کرده بود. او قادر بود که از رعد و برق الهی جون سالم به در بیره.

تمام چیزهایی که لازم داشت در دسترس بودند، در حال حاضر تمام چیزی که می خواست کمی رعد برقی الهی بود.

بدبختانه به این صورت نبود که بتواند هر موقع که دوست داشت رعد و برق الهی رو فرا بخواند. مو تیان لیاو تنها می توانست به محافظت از درخت باستانی الهی ادامه بده و با بردباری که در طی سال ها اسلحه سازی پرورش داده بود منتظر بماند، منتظر روزی باشد که رعد و برق الهی ضربه بزند.

فصول در حالی که او منتظر بود می گذشتند و زندگی دور و اطراف او در جریان بود. وقتی که زمانش بالاخره از راه رسید، صد سال دیگر نیز گذشته بود.

صدای رعد و برق!

درخشش رعد و برق لایه های ابر تیره در آسمان را از هم جدا کرد و به زمین برخورد کرد. مو تیان لیاو شتابان بالا چرید و از مسیر خارج شد، با دقت از آن ضربه ی رعد و برق وحشتناک که تا شعاع پنج کیلومتری همه چیز را می سوزاند جاخالی داد.

بعد از صبر کردن به مدت صد سال، رعد و برق الهی که برای مدت طولانی منتظر آن بود از راه رسید. هرچند که به اندازه ی نه آذرخش مصیبت بار بود، بعضی ارواح بیچاره در اینجا دارند تلاش می کنند تا به بهشت صعود کنند. مو تیان لیاو انگیزه برای فحش دادن پیدا کرده بود.

گذشتن از دادرسی بهشت آخرین قدم برای تبدیل شدن به یک جاودانه بود. تا زمانی که می توانستند از این آزمایش به وسیله ی رعد و برق جون سالم به در ببرند. آنها قادر می شدند تا به آسمان صعود کنند.

با این حال این امتحان برای هرکس متفاوت بود. برای بعضی، گذشتن از آزمایش آذرخش به آسانی گذشتن از زیر نم نم باران به اندازه ی انگشتانی رعد و برق کوچک بود. برای دیگران ممکنه در حد بدبختی مصیبت بار قرار می گرفت، که تنها زمانی پایان می یافت که فرد تا به حد خاکستر خالص شدن پیش می رفت. این آذرخش 9 بلا و مصیبت به آخرین مدل تعلق داشت.

مو تیان لیاو فقط تلاش می کرد تا چپ و راست از این آذرخش ها جاخالی بده، از میزان انرژی رقت انگیز روحش استفاده می کرد.

دادرسی رعد و برق به اندازه ی یک شبانه روز به طول انجامید قبل از اینکه آذرخش ها شروع به کم حجم شدن بکنند. مو تیان لیاو دید که وقتش رسیده. دندون هاش رو به همدیگر سابید، چشمانش رو بست و به سرعت به طرف درخت الهی رفت. رعد و برق!

صدای بسیار تکان دهنده از ژرفای روحش منعکس شد. مو تیان لیاو می توانست حس کنه که هر اینچ از روح الهی اش در حال تکه تکه شدن، قبل از اینکه به اجبار لبریز از چیزی سخت و محکم بشه، می خواست از زور درد نعره بزنه، اما بدون بدن نمی توانست صدای از خودش دربیاره.

درخت الهی با وجود غریزه ی بقا به نظر می رسید در برابر حمله ی روح مقاومت می کنه. هرچند که درد سرتاسر او در جریان بود به این صورت حس میشد که می خواست روحش رو از هم تکه تکه کنه. مو تیان لیاو کمی تا بیهوشی فاصله داشت و روحش رو به داخل جریان انرژی درهم تنیده شده ی درخت جاودانه کشید.

ساعت شنی زمان در جریان بود و مو تیان لیاو حتی ضعیف تر هم شده بود، با این حال درخت جاودانه قدرتمند باقی مانده بود.

آیا این پایانش بود؟ نه! من صد ساله که منتظرم، اجازه نمیدم که این درخت من رو از پای دربیاره!

قدرتی که از روحش محافظت می کرد به نظر می رسید که نسبت به این قصدش عکس العمل نشون داد. به آرومی محافظ دور روحش رو سست کرد در حالی که انرژی ملایم و گرمی شروع به جریان پیدا کردن در او کرد، بالاخره آنها رو باهم ادغام کرد. مو تیان لیاو حس کرد که به تازگی از یک حمام گرم قدم به بیرون گذاشته، که نشاط آور و راحت بود. به محض اینکه ادغام شدن آن انرژی اسرار آمیز پایان یافت، درخت جاودان به نظر می رسید که مقاومت به این حمله رو به پایان رسانده.

آذرخش 9 بلا و مصیبت به مدت هفت شبانه روز ادامه پیدا کرد. آن تذهیب گر بیچاره که این آزمایش رو تحمل می کرد پیش از این تبدیل به خاکستر شده بود! بعد از آنکه این طوفان سهمگین گذشت، آسمان صاف شد.

تصادفا ماه مارچ بود، زمانی که آتش کوه یون هوا آرام بود و درخت جاودانه با برگ های سبز پوشیده شده بود. درخت جاودانه به آرومی کوچک شد و اندازه اش رو پیچ و تاب داد تا زمانی که بالاخره مرد بلند قد و لاغری پدیدار شد. ابروهایش زاویه های تیزی داشت و کوتاه بریده بریده شده بود، مردی که به صورت عجیبی جذاب بود مو تیان لیاو بود که جدیداً تولد دوباره یافته بود.

دوباره ی زمین زیر پایش را بعد از شناور بودن به عنوان روحی بی شکل به مدت صدها سال حس کرد. مو تیان لیاو میل شدیدی داشت تا به سمت بهشت فریاد بزنه و دوباره احساس زنده بودن می کرد. هرچند که مهم تر از همه، باید یک دست لباس مناسب پیدا می کرد.

در حالی که قادر بود تا بدنی رو از چوب الهی شکل بده، نمی توانست لباس رو از میان هوا ظاهر کنه.

مو تیان لیاو اعضای بدنش رو که کمی دردناک بودند تگون داد و شروع به قدم زدن کرد، به طرف دهانه ی آتش فشان عظیم که جایی نزدیک به کوهپایه بود به راه افتاد، بعد از هفت شبانه روز صاعقه محیط اطراف سرسبز شده بود و صخره ها هم همراه با تذهیبگر بیچاره تبدیل به خاکستر شده بودند.

بعد از جستجو کردن در محیط با جهب یابی روحی اش، و پیدا نکردن هیچ روح مردد، مو تیان لیاو نفس راحتی کشید. اگر کسی می خواست بدنش رو درست بعد از اینکه اینهمه تلاش کرده تا آن را به دست بیاره بدزده، برای او یک ناعادلانی بزرگ حساب میشد. لب هایش خود به خود به حالت پوزخندی کشیده شد، این اتفاق شدیداً به ندرت برای یک روح اتفاق می افتاد که به مدت کافی دوام بیاره تا بدن دیگری رو به دست بیاره، این چه شانس دیوانه کننده ای بود که او داشت؟

مو تیان لیاو کمی دور و اطراف دهانه ی آتشفشان رو جستجو کرد. بیشتر اسلحه های تذهیبگر از بین رفته بود، بعد از جستجو کردن به مدت نیمی از روز، او تنها یک دستبند ذخیره سازی پیدا کرد. دستبند تنها به رنگ مشکی ساده بود و به نظر نمی رسید که درجه ی خاصی داشته باشه. از آنجایی که تذهیب گر قبل از آن مرده بود، نشانه ی روحی روی دستبند هم ناپدید شده بود، بنابراین مو تیان لیاو به فضای درونی اش دسترسی پیدا کرد.

فضای ذخیره سازی در دستبند کوچک بود و تنها کمی فضا برای سنگ روح و چند دست لباس نگه داشته بود. مو تیان لیاو یکی از ابروهایش رو بالا برد در حالی که حالت صورتش عجیب شده بود، این دستبند وسیله ای بود که او در زندگی گذشته اش آن را ساخته بود، زمان در آنجا متوقف نمیشد و نمیشد گیاهان معنوی یا داروهارو ذخیره کرد. فضای داخل هم نسبتا کوچک بود. تنها نکته مثبت این بود که می توانست از آذرخش الهی جلوگیری کنه. آن تذهیب گر باید به خاطر این آن را خریداری کرده بود که شنیده بود می تواند از آزمایش رعد و برق جان سالم به در ببرد، اما در حقیقت این قابلیت تنها شامل خود دستبند میشد نه صاحب آن

مو تیان لیاو بینی اش را مالید و برای تذهیب گر بیچاره لحظه ای سکوت کرد. سپس دسته ی لباس های تیره رنگ رو بیرون آورد و از نزدیک بررسی اش کرد. بعد از اینکه مطمئن شد که هیچ تعیین کننده ی نشان یک فرقه بر روی آن نیست و از مواد درجه یک در آن استفاده نشده، آن را پوشید.

حالا که او لباس و پول داشت، زمان ترک کردن کوهستان از راه رسیده بود، مو تیان لیاو شادمانه بشکنی زد. "بزن بریم."

از این رو انگشتانش آتش گرفتند....

چشمان مو تیان لیاو به خاطر شوک گشاد شدند، او به شعله ی کوچک خارق العاده خیره شد، که رنگی سبز کمی در آن بود. اگر چشمانش با او بازی در نمی آوردند، این.... آتش درختی بود!

آتش های خاصی در زمین وجود داشتند، مانند آتش سنگی، آتش یخی، و غیره... این نوع آتش از عناصر دیگر به وجود می آمد، بنابراین خصوصیات خاص خودش را داشت، کی فکرش رو می کرد که درخت جاودان بعد از سوختن برای هزاران هزاران سال آتش درختی رو پرورش داده باشه؟ این آتش درختی صفت جاودانه ای بود که درخت الهی آن را دارا بود. اگر برای ساختن اسلحه از آن استفاده می کرد، خواص منحصر به فرد آن ؛ بی هیچ کم و کاستی به عناصر انتقال میافت.

او در زندگی گذشته اش نتوانسته بود آتش درختی رو پیدا کنه حتی بعد از اینکه تمام دنیا رو زیر پا گذاشته بود، اما حالا این نعمت بادآورده ی غیر منتظره ناگهانی در دامن او افتاده بود. مو تیان لیائو هنوز حیرت زده بود.

او چند روز را برای عادت کردن به این اسلحه ی فریبنده گذراند، قبل از اینکه به طرف دره ی مرگ به راه بیوفتد.

قبلا زمانی هنوز خشم تذهیبگران در فضا شناور بود چون تعداد زیادی از آنها در دره ی مرگ از بین رفته بودند. او به خاطر روح معنوی شکننده اش قادر نبود تا نزدیک این مکان شود، اما حالا که بدنی جدید داشت، می خواست نگاهی به آنجا بندازه.

زمین در میان حفره ها وسعت پیدا کرده بود، در حالی که درخت کوتاه هنوز به تنهایی برافراشته بود. مو تیان لیائو در کنار درخت دولا شد و سوراخ به اندازه ی مشت دست رو بررسی کرد. بعد از تمام این سال ها، بچه گربه خیلی وقت بود که رفته بود.

مو شیائو ژائو نسبتا موجود جادویی خاصی بود. قبلا وقتی بچه گربه رو به منظور اینکه ان بچه گربه را برای خودش کند، مو تیان لیائو شدیداً عاشق این گلوله ی مویی بامزه شده بود. از این رو زمانی که مو شیائو ژائو از اینکه با او قراردادی بر اساس خون ببندد سرباز زده بود، او آن موجود را مجبور نکرده بود.

آن گلوله ی پشمی لوس... متعجب بود که چطور بدون مراقبت محبت آمیزش زنده مانده...

او می خواست گربه اش رو پیدا کند، اما بدون قرارداد خونی که به طرف حیوان دست آمیزش راهنمایی اش کند، موتیان لیائو نمی دونست که از کجا شروع به گشتن کند.

هرچند که هنوز قدرت کامل روح الهی اش را به همراه داشت، بدن جدیدش به هیچ وجه تذهیبی در خودش ندیده بود. بدون هیچ قدرت واقعی، او قادر نبود تا انتقام مرگش رو بگیرد. موتیان لیائو آه کشید. به خاطر برنامه های آینده اش، او باید فرقه ای رو برای ماندن پیدا می کرد و تا زمانی که تذهیبگری اش بهبودی میافت تمرین می کرد.